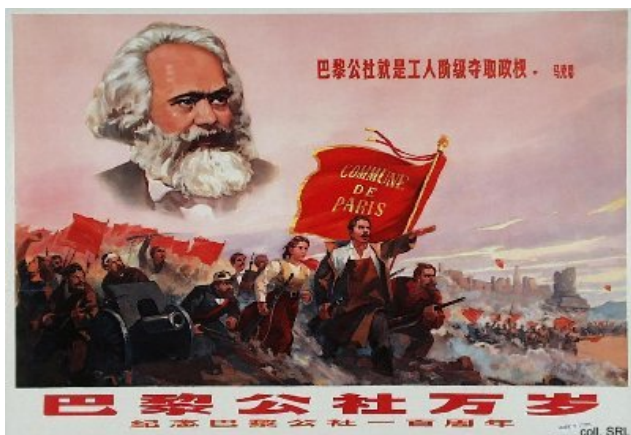


خصلت کمون

پیش نویس اول جنگ داخلی در فرانسه

کارل مارکس

دوم فروردین ماه هشتاد و هفت



ماشین دولتی متمرکزی که با ارگانهای فراگیر و پیچیده نظامی، بوروکراتیک، روحانی و قضائی‌اش، چون مار بوا جامعه مدنی حاضر را در چنبره خود میگیرد (اسیر میکند)، ابتدا در دوران سلطنت مطلقه بمثابه حربه جامعه نوپای مدرن درمبارزه برای رهایی از چنگ فئودالیسم، ساخته و پرداخته شد. امتیازات تیولداری اشراف، شهرها و روحانیون قرون وسطی به متعلقات یک قدرت دولتی یگانه تبدیل شدند؛ بنحوی

که صاحب منصبان فئودالی جای خود را به مأمورین حقوق‌بگیر دولتی دادند، سلاحها از کف ملازمین قرون وسطایی ملاکین و نظمیه‌های شهروندان به یک ارتش دائمی انتقال یافت، و هرج و مرج بی‌قاعده و رنگارنگ قدرتهای متعارض قرون وسطایی جای خود را به طرح نظم یافته یک قدرت دولتی با تقسیم کار سیستماتیک و مبتنی بر سلسله مراتب سپرد. انقلاب اول فرانسه که وظیفه پی‌ریزی وحدت ملی (ایجاد یک ملت (را در مقابل خود داشت، ناچار بود هر استقلال محلی، منطقه‌ای، شهری و ایالتی را بکلی در هم شکند. در واقع انقلاب ناچار بود که تمرکز و سازماندهی قدرت دولتی را که سلطنت مطلقه آغاز کرده بود، تداوم بخشد، و حوزه عمل و ملحقات قدرت دولتی، تعداد ابزارها، استقلال آن را از، و حکومت ماوراء طبیعی آن را بر جامعه واقعی، آنچه که در حقیقت جانشین حکومت ماوراء طبیعی قرون وسطایی و قدیسین آن میشد، توسعه دهد. هر امر مجزا و کوچکی که روابط گروههای اجتماعی بوجود آورده بود از جامعه جدا شده، و بمثابه امر دولت، در مقابل و مستقل از جامعه تثبیت شد؛ و آنگاه تحت اداره کاهنان دولتی‌ای قرار گرفت که با سلسله مراتب دقیقاً مشخص شده‌ای انجام وظیفه میکردند.

این غده انگلی [روئیده بر] جامعه مدنی، که خود را قرینه ایده‌آل آن قلمداد میکرد، تحت حاکمیت بناپارت اول به منتهای بلوغ خود رسید. اعاده سلطنت و حکومت سلطنتی ژوئیه [۱۸۳۰] جز تقسیم کار بیشتر چیزی بر آن نیفزود. این تقسیم کار به همان نسبتی که تقسیم کار درون جامعه مدنی امور جدید و در نتیجه عرصه‌های جدید برای عملکرد دولت فراهم میآورد، رشد میکرد. جمهوری پارلمانی فرانسه و حکومتهای سراسر قاره اروپا، در جریان مبارزه‌شان علیه انقلاب ۱۸۴۸، به همراه اقدامات سرکوبگرانه‌ای که در قبال جنبش توده‌ای آغاز میکردند، الزاماً ابزارهای عملکرد و تمرکز این قدرت حکومتی را نیز تقویت مینمودند. بدینسان کلیه انقلابات [معاصر]، بجای کنار زدن این بختک مرگبار دستگاه دولتی، صرفاً آن را کاملتر کردند. در جنگ قدرتی که بین جناحها و احزاب طبقات حاکمه در جریان بود، اشغال، تصرف، کنترل و هدایت این دستگاه عریض و طویل حکومتی، عمده‌ترین غنیمت جنگی طرف



فاتح محسوب می‌شد. دستگاه دولتی، که بر محور شکل‌گیری ارتشهای دائمی بزرگ، انبوهی از انگلهای دولتی و قرضه‌های هنگفت دولتی استوار بود، در دوران سلطنت مطلقه سلاحی شد در دست جامعه مدرن در مبارزه‌اش علیه فئودالیسم؛ مبارزه‌ای که در انقلاب فرانسه به اوج پیروزی خود رسید. و آنگاه تحت حاکمیت بناپارت اول، مبدل به ابزاری گردید که توسط آن نه فقط انقلاب و تمامی آزادیهای همگانی پایمال شد، بلکه همچنین انقلاب فرانسه توانست به خارج از مرزهایش دست بیاندازد و در قاره اروپا بجای سلطنتهای فئودالی،

حکومت‌های کمابیش از نوع فرانسه ایجاد نماید. در دوران اعاده سلطنت و حکومت سلطنتی ژوئیه، این دستگاه نه تنها به ابزاری در خدمت طبقه متوسط جهت اعمال قهری سلطه طبقاتیش تبدیل گردید، بلکه توسط آن و با تخصیص کلیه مقامات نان و آب دار به خانواده‌های این طبقه، استثمار دیگری به استثمار مستقیم مردم افزوده شد. و سرانجام در دوران مبارزه انقلابی ۱۹۴۸ بصورت وسیله‌ای در خدمت قلع و قمع آن انقلاب و سرکوب کلیه آرمانهای رهایی‌بخش توده‌های مردم درآمد. طفیلی دولت، اما، آخرین مرحله تکوین خود را در دوران امپراتوری دوم از سر گذراند. قدرت حکومتی، با ارتشی دائمی‌اش، با بوروکراسی فراگیرش، با روحانیت عوامفریبش، و با سلطه مراتب قضائی چاکرمنش‌اش، چنان مستقل از خود جامعه رشد کرده بود که حتی یک ماجراجوی مسخره درجه دوم در رأس یک دارودسته از اوباش جنایتکار و حریص توانست از عهده اداره‌اش برآید. [اینجا دیگر دستگاه دولت] به دستاویز "ائتلاف مسلحانه اروپای کهنه" بر علیه دنیای نوینی که انقلاب ۱۷۸۹ بنا نهاده بود نیازی نداشت. [اینجا دیگر دولت] ملزم نبود که بصورت ابزار سلطه طبقاتی که از سیستم پارلمانی، یا مرجع قانونگذار خود تبعیت میکند، ظاهر شود. [اینجا دیگر قدرت حکومتی] منافع حتی طبقات حاکم را هم زیر پا گذاشت؛ طبقات حاکمی که جای نمایش پارلمانی‌شان را هیأت‌های قانونگذار انتصابی و مجلس سناتورهای حقوق‌بگیر گرفته بود، [و در عین حال] خودشان از طریق آراء عمومی توافق همگانی‌شان را در برسمیت شناختن ضرورت حفظ "نظم" - یعنی یوغ زمینداران و سرمایه‌داران برگرده تولید کننده - با صدور جواز سلطه بلامنازع دولت اعلام کرده بودند. پشت پرده نمایش مسخره‌ای از گذشته، کاخی از تبهکاری پنهان میشد که محل رونق محافل عیش و نوش فساد موجود، جشن پیروزی انگلی‌ترین جناح یعنی کلاهبرداران مالی، و میدان عرض اندام و ولنگاری کلیه آثار ارتجاعی ادوار سابق بود. بدینسان بود که قدرت دولتی آخرین و کاملترین تجلی خود را در امپراتوری دوم باز یافت. امپراتوری‌ای که در ظاهر امر، پیروزی نهایی قدرت دولت بر جامعه بنظر میرسید، ولی در واقع مجلس عیش و نوش و عربده‌کشی فاسدترین عناصر آن جامعه را بنمایش می‌گذاشت. به چشم بیرون گود نشستگان، آنچه رخ میداد غلبه قوه مجریه بر قوه مقننه، و شکست نهایی آن شکل از سلطه طبقاتی که خود را حاکمیت تمام عیار جامعه قلمداد میکرد، بدست شکلی دیگر که خود را قدرتی مافوق جامعه میدانست، بود. اما در حقیقت، [این امپراتوری] شرم‌آورترین، و تنها شکل ممکن سلطه طبقاتی بود؛ چیزی که برای خود طبقات حاکم نیز، به همان اندازه‌ای که برای طبقات زحمتکشی که به زنجیر آن کشیده میشوند، خفت بار بحساب می‌آمد. ۴ سپتامبر در واقع امر، چیزی جز اعاده حیثیت از جمهوری در مقابل دلچک ماجراجویی که سلاخ آن بشمار میرفت، نبود. آنتی‌تزی واقعی خود امپراتوری، یا به عبارت دیگر، آنتی‌تزی واقعی قدرت دولتی، یعنی قوه مجریه متمرکزی که امپراتوری دوم چیزی جز نسخه رنگ و رو رفته‌ای از آن نبود، کمون بود. قدرت دولتی در واقع نیرویی

بود در خدمت عروج و شکل‌گیری طبقه متوسط؛ بدین صورت که ابتدا وسیله‌ای شد برای در هم شکستن فنودالیسم، و سپس ابزاری گردید در جهت در هم شکستن آرمانهای رهایی‌بخش تولید کنندگان - یعنی طبقه کارگر. تمام واکنشها و کلیه انقلابات [معاصر] تنها به انتقال این قدرت متشکل - نیروی سازمانیافته‌ای که بردگی کار را تضمین میکند - از دستی بدست دیگر، و از جناحی به جناح دیگر طبقات حاکم کمک رساندند. [این قدرت متشکل] بمثابه وسیله غارت و انقیاد در خدمت طبقات حاکم قرار داشت. [این قدرت] از هر تحول جدید نیروی تازه‌ای میگرفت. [این قدرت] در خدمت سرکوب هر خیزش توده‌ای قرار میگرفت و هر بار پس از اینکه طبقه کارگر میجنگید و مأموریت انتقال قدرت را از یک دسته از سرکوبگرانش به دسته دیگر بپایان میرساند، جهت سرکوب خودش بکار گرفته میشد. از این رو [کمون] انقلابی بر علیه این یا آن شکل "مشروع"، "قانونی"، "جمهوری" و یا "سلطنتی" قدرت دولتی نبود. بلکه انقلابی بود علیه نفس دولت، این سقط جنین ماوراء طبیعی جامعه؛ انقلابی بود که مردم برای باز پس گرفتن کنترل زندگی اجتماعی خودشان برپا داشتند، این دیگر انقلابی نبود که قدرت متشکل حکومتی را از یک جناح طبقات حاکمه به جناحی دیگر منتقل کند، بلکه انقلابی برای در هم شکستن خود این ماشین منفور سلطه طبقاتی بود. [کمون] از آن نوع مبارزات نیم‌بندی که بین اشکال اجرایی و پارلمانی سلطه طبقاتی درمیگیرد نبود، بلکه شورشی بود علیه این هر دو شکل؛ اشکالی که مکمل یکدیگرند، و شکل پارلمانی در واقع چیزی جز فریبکاری قوای اجرایی نیست. امپراتوری دوم شکل نهایی این دولت غاصب بود؛ در حالی که کمون نفی صریح آن، و بنابراین، طلایه‌دار انقلاب اجتماعی قرن نوزدهم بود. از اینرو، علیرغم هر آنچه که در پاریس بسرش بیاید، کمون سراسر گیتی را در خواهد نوردید. غریو خوش آمد طبقه کارگر اروپا و آمریکا بلافاصله از آن بعنوان کلام سحرآمیز رهایی استقبال کرد. [در برابر آن]، افتخارات و اعمال ماقبل تاریخی فاتحان پروسی همچون تخیلات و هم‌آلود گذشته‌ای دور بنظر میرسد.

تنها طبقه کارگر بود که میتواندست با کلام "کمون"، این آرمان نوین را بیان کند و با کمون رزمنده پاریس پرچم آن را بیافزارد. آخرین شکل تجلی قدرت دولتی، یعنی امپراتوری دوم، هر چند افتخارات طبقات حاکمه را زیر پا میگذاشت، و ظاهرسازی‌های پارلمانی آنها را در مورد "خودگردانی" بباد میداد، در واقع تنها شکل ممکن، و آخرین شکل ممکن سلطه این طبقات بود. علیرغم آنکه این شکل حکومتی، از آنها بلحاظ سیاسی خلع ید میکرد، ولی در عین حال مجلس عیش و نوشی بود که در پناه آن تمام تباهی‌های رژیم سیاسی و اقتصادی‌شان امکان سلطه تمام عیار مییافت. بورژوازی متوسط و کوچک، بخاطر شرایط اقتصادی زیست‌شان، نمیتوانستند پرچمدار انقلابی جدید باشند، و بناچار یا بایستی پا جای پای طبقات حاکم میگذاشتند، و یا دنباله‌رو طبقه کارگر میشدند. دهقانان پایگاه اقتصادی منفعل امپراتوری دوم را تشکیل میدادند، امپراتوری‌ای که آخرین پیروزی دولت منفک و مستقل از جامعه را بنمایش میگذارد. تنها پروولترها بودند که ملهم از وظیفه اجتماعی جدیدی که کل جامعه در مقابلشان قرار میداد، یعنی امحاء کلیه طبقات و حاکمیت طبقاتی، قدرت انهدام دستگاه سلطه طبقاتی - یا بعبارت دیگر دولت، یعنی آن حکومت متمرکز و متشکلی که بجای آنکه خادم جامعه باشد، آقایی بر آن را غصب کرده بود - را داشتند. امپراتوری دوم، این منتهای بلوغ و در عین حال اوج هرزگی دولت بر تخت کلیسای قرون وسطی تکیه زده بود، فلسفه وجود خود را از مبارزه فعالانه طبقات حاکم علیه پروولترها، مبارزه‌ای که حمایت منفعل دهقانان را با خود داشت، کسب کرده بود. این امپراتوری در تقابل با پروولترها جان گرفته بود، و بوسیله آنها نیز از پای درآمد. [این انهدام] تنها متوجه شکل ویژه‌ای

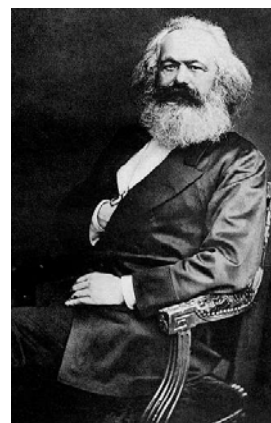
از قدرت دولتی (متمرکز) نبود، بلکه دولت را در قدرتمندترین شکل تجلی آن، که خود را با استقلال ظاهری اش از جامعه تعریف میکرد، و به این اعتبار، همچنین آن را در منتهای ابتدالش، سراپا آغشته به تبهکاری و غرق در فساد مطلق در داخل کشور و ناتوانی مطلق در خارج، هدف قرار داده بود.

دوران پارلمانتاریسم در فرانسه بسر آمده بود. دوره حکومت جمهوری پارلمانی از ماه مه ۱۸۴۸ تا مقطع کودتا، کلام آخر و در واقع سیادت تمام عیار پارلمانتاریسم را اعلام کرد. امپراتوری دوم که مخلوق همین پارلمانتاریسم بود، خالقش را به هلاکت رساند. بدین ترتیب، پارلمانتاریسم دیگر در فرانسه مُرده بود، و بی‌شک انقلاب کارگری ابداء خیال زنده کردن آن را در سر نداشت.

اما گویی این شکل از سلطه طبقاتی به کناری زنده شد تا قوه مجریه، یعنی دستگاه حکومتی دولت، بزرگترین و تنها عامل تهاجم به انقلاب گردد.

* * *

کمون، یعنی جذب مجدد قدرت دولتی توسط جامعه، جامعه‌ای که با نیروهای زنده خودش تعریف میشود و نه با نیروهایی که آن را تحت کنترل و انقیاد دارند؛ یعنی توسط خود توده‌های مردم که بجای نیروی متشکل سرکوب کننده‌شان، نیروی خودش را سازمان میدهند. [کمون] یعنی استقرار آن شکل سیاسی که بر رهایی اجتماعی توده‌های مردم ناظر است، بجای آن نیروی ساختگی جامعه که توسط دشمنان آنها و برای سرکوب آنها بکار گرفته میشد (نیرویی که توسط سرکوبگرانشان ضبط شده بود) (نیروی خود توده‌های مردم که علیرغم و بر علیه خودش سازمان یافته بود). این شکل، مانند تمام پدیده‌های بزرگ، شکلی ساده بود. [تجربه] انقلابات گذشته - اینکه همیشه فرصت ضروری برای تحولات تاریخی، در همان گرماگرم پیروزی توده‌ای و به محض اینکه انقلاب سلاح پیروزی را تحویل میداد تا علیه خودش بکار گرفته شود؛ از دست میرفت - قبل از هر چیز در استقرار گارد ملی بجای ارتش انعکاس یافت.



"برای اولین بار پس از ۴ سپتامبر، جمهوری از چنگ **حکومت دشمنانش** آزاد شده است... در شهر یک میلیس ملی مستقر میشود که بر عکس ارتش دائمی که از حکومت در مقابل شهروندان دفاع میکند، امر دفاع از شهروندان در مقابل قدرت) **حکومت** (را بعهده دارد)". (بیانیه کمیته مرکزی کمون، مورخ ۲۲ مارس)

کافی بود که مردم این میلیس را در سطح کشوری سازمان دهند تا شرّ ارتشهای دائمی از سرشان باز شود؛ انحلال فوری [ارتش]، این منشاء مالیاتها و قرضه‌های دولتی، و این خطر دائمی غصب مجدد حکومت از جانب سلطه طبقاتی، خواه از نوع متعارف سلطه طبقاتی و خواه از نوع ماجراجویی که خود را ناجی همه طبقات معرفی کند، اولین شرط اقتصادی اساسی برای کلیه پیشرفتهای اجتماعی است). این اقدام در عین حال مطمئن‌ترین تضمین در مقابل تجاوز خارجی است، در واقع وجود دستگاه پُرخرج ارتش را برای همه دولتهای دیگر غیرممکن میکند. و نیز دهقان را از پرداختن "مالیات خون" و از شرّ بزرگترین منشاء مالیاتها و قروض دولتی خلاص میسازد. همینجا معلوم میشود که برای دهقان، کمون یک فرصت تنفس و کلام اول رهایی اوست. پس "پلیس مستقل" منحل گردید و جای اشرا خود را به خادمین کمون داد. حق رأی همگانی تا کنون بنوعی، چه برای گرفتن مجوز پارلمانی "قدرت مقدس دولتی"

و چه بعنوان برگی در دست طبقات حاکمه، مورد سوء استفاده قرار میگرفت تا که جواز (انتخاب ابزارهای) سلطه طبقاتی [از نوع] پارلمانی برای یک دوره صادر گردد. کمون برای اولین بار این حق رأی همگانی را به هدف واقعی آن مربوط کرد؛ یعنی حقی برای انتخاب خادمین اداره امور و ابتکارات مردم توسط خود کمونهای مردم. [کمون] آن تصور [را بباد داد] که گویی اداره امور، سیاست و حکومت کردن، اموری مرموز و فونکسیونهای ماوراء زمینی هستند که بایستی به جماعتی تعلیم دیده سپرده شوند؛ یعنی به قشر کاسه‌لیسان و مفتخوارانی با جیره و مواجب هنگفت، انگل‌های دولتی‌ای که تکیه زده بر مقامات بالا تمام دانش توده‌های مردم را بخود جذب کرده و در رده‌های پایین‌تر سلسله مراتب بر علیه خود مردم بکار میگیرند. [کمون] سلسله مراتب دولت را کاملاً از میان برداشت و بجای اربابان متکبر مردم، خادمین را گذاشت که در هر زمان قابل عزل بوده، و با تقبل مسئولیتهای واقعی بجای مسئولیتهای کاذب، تحت نظارت مداوم مردم انجام وظیفه مینمایند. آنها دستمزدی معادل دستمزد کارگران ماهر، یعنی معادل ۱۲ لیره در ماه دریافت میدارند. و بالاترین حقوقشان از ۲۴۰ لیره در سال تجاوز نمیکند؛ این حقوق سالیانه، مبلغی حدود یک پنجم حقوقی است که دانشمند معروف، پروفیسور هاکسلی Huxley، برای مایحتاج یک منشی "اداره آموزش مرکز" کافی دانسته است. تمام رمز و رموز دروغین و ادعاهای کذایی دولت با ظهور کمون بدور ریخته شد، کمونی که عمدتاً از کارگران ساده‌ای تشکیل شده بود که دفاع از پاریس را سازمان میدادند، با افسران بناپارت می‌جنگیدند، مایحتاج یک شهر عظیم را تأمین میکردند، کلیه مشاغلی را که سابقاً بین حکومت، پلیس و مدیران تقسیم میشد، به عهده میگرفتند؛ و کارشان را در انظار مردم، بسادگی، در دشوارترین و پیچیده‌ترین شرایط انجام میدادند. کاری که مانند کار میلتن Milton در نگارش "**بهشت گمشده**" در ازای چند لیره ناقابل، در روز روشن، بدون ادعای خطاناپذیری، بدون مخفی شدن پشت درهای دفاتر و راجی، و عاری از شرم اعتراف به اشتباهات از طریق تصحیح آنها، صورت میگرفت. [کمون] تمام امور جامعه، یعنی امور نظامی، اداری و سیاسی را، دیک نظم واحد بمثابة امور واقعی کارگران، و نه متعلقات پنهانی قشری تعلیم دیده تعریف کرد؛ (حفظ نظم در تلاطم جنگ داخلی و انقلاب) (اتخاذ تدابیری در رابطه با اصلاحات عمومی). هر اقدام کمون البته دارای اهمیتی ویژه بود، ولی بزرگترین اقدام کمون سازماندهی خودش بود، که بطور فی‌البداهه، در شرایطی که دشمن خارجی در یک سو و دشمن طبقاتی در سوی دیگر کمین کرده بودند، صورت میگرفت؛ با حیانتش نیروی سازنده‌اش را و با عملش نظریه‌هایش را به اثبات میرساند. حضور کمون یک پیروزی برفاتحان فرانسه بود. پاریس اسیر، با یک خیز جسورانه مجدداً رهبری اروپا را، نه با اتکاء به نیروی سبعمانه، بلکه با افراشتن پرچم رهبری جنبش اجتماعی و با مادیت بخشیدن به آرمانهای طبقه کارگر همه کشورها، احراز نمود. اگر تمام شهرهای بزرگ بصورت کمون، با الگو قرار دادن [کمون] پاریس، سازمان یابند، هیچ دولتی قادر نخواهد بود که با یک یورش ناگهانی جنبش را غافلگیر و سرکوب کند. حتی با این گام مقدماتی، فرصت لازم برای گرفتن نتیجه کارها، که ضمانتی برای جنبش بحساب می‌آید، بدست خواهد آمد. سازماندهی تمام فرانسه بصورت کمونهای خودکار و خودگردان؛ جایگزینی ارتش دائمی با میلیس توده‌ای؛ برکناری انبوه انگل‌های دولتی؛ قرار دادن معلم‌ها بجای سلسله مراتب روحانی؛ سپردن کار قضاوت دولتی به ارگانهای کمونی؛ معمول داشتن حق رأی برای انتخابات نمایندگان کشوری، نه بعنوان وسیله حُقه‌بازی حکومت قَدَر قدرت، بلکه بعنوان مجرای ابراز نظر آگاهانه برای کمونهای متشکل؛ تقلیل وظایف دولتی به معدودی وظایف در زمینه امور عمومی کشوری؛

کمون، چنین ساختاری است - **شکل سیاسی رهایی اجتماعی**، [شکل سیاسی] آزادی کار از یوغ انحصارگران (برده کنندگان) وسایل کار، چه خود محصول کار باشد و چه هدیه طبیعت. دستگاه دولتی و پارلمانتاریسم زندگی واقعی طبقات حاکم را تشکیل نمیدهند، بلکه صرفاً ارگانهای عمومی سازمانیافته سلطه آنان، و ضمانت سیاسی و فرم بیان نظم کهنه امور هستند. به همین ترتیب هم کمون جنبش اجتماعی طبقه کارگر و بطریق اولی احیای عمومی بشریت نیست، بلکه ابزار سازمانیافته عمل است. کمون کار مبارزه طبقاتی را که از طریق آن طبقه کارگر برای امحاء کلیه طبقات، و بنابراین سلطه طبقاتی، تلاش میورزد، یکسره نمیکند. (چرا که کمون منافع ویژه‌ای را نمایندگی نمیکند. آنچه وی نمایندگی میکند آزادی "کار" است، یعنی آن شرط بنیادی و طبیعی زندگی فردی و اجتماعی که فقط از طریق زورگویی، تقلب و تمهیدات ساختگی از جانب اقلیتی بر اکثریتی تحمیل میگردد.) کار کمون فراهم آوردن آن شرایط معقولی است که در آن مبارزه طبقاتی بتواند به انسانی‌ترین و عقلانی‌ترین وجه ممکن، مراحل مختلف خود را طی کند. کمون ممکن است موجد واکنشهای قهرآمیز و انقلاباتی به همان میزان قهرآمیز شود. کمون **رهايي کار** را، که هدف والای آن است، با از میان بردن کار غیرمولد و مخرب انگلهای دولتی؛ با قطع کردن سرچشمه‌هایی که سهم عظیمی از تولید اجتماعی را فدای سیر کردن هیولای دولت میکند از یک طرف، و از طرف دیگر از طریق اداره واقعی امور محلی و کشوری، با حقوقهایی برابر دستمزد کارگران، آغاز میکند. بنابراین کمون در بدو امر با یک صرفه‌جویی عظیم، با رفورمهای اقتصادی همراه با تحولات سیاسی، آغاز بکار میکند.

زمانی که سازمان کمونی در سطح کشوری بطور قطع مستقر گردد، هنوز این امکان باقی میماند که قیامهای پراکنده برده‌داران، آن را با شرایط سختی مواجه گردانند. این شرایط سبب خواهد شد که کار پیشرفت آرام دچار وقفه گردد، ولی با قرار دادن شمشیر در کف انقلاب اجتماعی، جنبش را تسریع خواهد کرد.



طبقه کارگر میدانند که باید از مراحل مختلف مبارزه طبقاتی عبور کند. او میدانند که تفوق شرایط کار آزاد و اشتراکی بر شرایط بردگی کار نیاز به زمان دارد. این طبقه واقف است که (تحول اقتصادی) نه تنها در گرو تحول در توزیع است، بلکه همچنین مستلزم یک سازمان جدید تولید هم هست؛ یا بعبارت دیگر، [این تحول مستلزم] رها ساختن اشکال اجتماعی تولید در کار سازمانیافته کنونی (منبعث از صنعت کنونی) از قیدوبند بردگی و از خصلت طبقاتی کنونی آنها، و نیز هماهنگ نمودن آنها در سطوح کشوری و بین‌المللی است. کارگران میدانند که این کار نوسازی بارها بخاطر مقاومت منافع انحصارطلبانه و خودخواهی‌های طبقاتی ترمز خواهد شد و از آن ممانعت بعمل خواهد آمد. آنها میدانند که "عملکرد خودبخودی قوانین طبیعی سرمایه و مالکیت ارضی" تنها طی یک پروسه تکامل شرایط نوین جای خود را به "عملکرد خودبخودی قوانین کار آزاد و اشتراکی" خواهد داد؛ درست همانطوری که "عملکرد خودبخودی قوانین اقتصادی برده‌داری" جای خود را به عملکرد خودبخودی قوانین اقتصادی سرواژ" داد. اما کارگران در عین حال واقف هستند که از طریق شکل کمونی سازماندهی سیاسی میتوان در این راه گامهای بزرگی برداشت، و میدانند که زمان آن فرارسیده است که این جنبش را برای خود و بشریت آغاز کنند.